

از خاک تا جلال

درس ۲۵: عاموس و هوشع

دکتر آر. سی. اسپرول

"انصاف مثل آب و عدالت مانند نهر دائمی جاری بشود." به نظرم این آیه از کتاب عاموس نبی، برای هر کسی که در دوران چالش حقوق مدنی تاریخ ملی ما زندگی کرده، آشناست؛ چون این متن موردعلاقه‌ی کشیش مارتین لوتر کینگ بود. این متن عاموس برای مدت طولانی موردعلاقه‌ی همه‌ی کسانی بود که در فعالیت اجتماعی شرکت داشتند، چون در بین همه‌ی انبیای کوچک، عاموس به عنوان صدای خدا از طرف فقرا و ستمدیدگان می‌ایسته.

غالباً سوء تفاهات زیادی درباره‌ی کار عاموس هست، اما نگرانی اصلی عاموس این بود که عدالت در سرزمین باشه. نگرانی او برای عدالت، صرفاً موضوع پیگیری‌های عدالت جزایی نبود، بلکه درباره‌ی رفتار مردم، و مخصوصاً دولت، در رابطه با روابط میان افراد بود. وقتی به عاموس نگاه می‌کنیم، به نظر می‌رسه که عاموس به نوعی یک نبی عبوس و ناراحته که زمانی زیادی رو صرف صحبت درباره‌ی عدالت خدا می‌کنه و ما به ندرت، تصویری از رحمت خدا رو در کار او می‌بینیم.

به همین دلیل امروز می‌خوایم به طور خلاصه به عاموس و هوشع بپردازیم. اون‌ها به نوعی انبیای دوقلوی قرن هشتم پیش از میلاد هستند؛ تأکید عاموس بر عدالت، و تأکید هوشع بر رحمت؛ اما درست نیست که فرض کنیم عاموس تماماً به عدالت توجه داشت و هوشع فقط به رحمت پرداخته. اینجا فقط درباره‌ی تفاوت در تأکیدها صحبت می‌کنیم.

در کتاب عاموس، در اوایل باب یک، این بیانیه رو می‌خونیم: باب یک، آیه‌ی سه: "خداوند چنین می‌گوید: به سبب سه و چهار تقصیر دمشق عقوبتش را نخواهم برگردانید،" و بعد به دنبال اون اعلان نبوت داوری خدا بر شهر دمشق میاد.

بعد در آیه‌ی شش: "به سبب سه و چهار تقصیر غزه عقوبتش را نخواهم برگردانید." آیه‌ی نه: "به سبب سه و چهار تقصیر صور عقوبتش را نخواهم برگردانید." آیه‌ی یازده: "به سبب سه و چهار تقصیر ادوم عقوبتش را نخواهم برگردانید." این مجموعه‌ی پیشگویی‌هایی هست که توسط عاموس ارائه شده و خدا به وسیله‌ی اون از طریق نبی خودش صحبت می‌کنه و داوری‌اش رو بر ملت‌ها و شهرهای شریک اطراف اسرائیل اعلام می‌کنه. من دوست دارم این صحنه رو تصور کنم که عاموس در احاطه‌ی قومش از اسرائیل قرار گرفته.

او خودش از پادشاهی جنوبی یهوداست، اما الان در شمال نبوت می‌کنه و می‌بینم که همه‌ی این افراد رو دور خودش جمع کرده و درباره‌ی این صحبت می‌کنه که "خدا دمشق رو داوری می‌کنه"، و وقتی می‌گه: "به سبب سه

و چهار تقصیر دمشق عقوبتش را نخواهم برگردانید"، مردم فریاد می‌زنند و شاد میشن. این خبر عالیست! بعد میگه: "به سبب سه و چهار تقصیر غزه عقوبتش را نخواهم برگردانید،" و قوم دوباره شاد میشن.

"و من ادوم رو داوری می‌کنم، و من این ملت و اون ملت رو داوری می‌کنم،" و ما می‌تونیم با اعلام داوری خدا بر همسایگان بت‌پرست، اوج گیری هیجان رو در بین قوم ببینیم. بعد در اوج هیجان اون‌ها، عاموس میگه: "به سبب سه و چهار تقصیر اسرائیل عقوبتش را نخواهم برگردانید." انگار برای شنوندگانش دام می‌ذاره، چون یکدفعه خوشی اون‌ها به غم تلخ و دشمنی با صدای این نبی تبدیل می‌شه.

یکی از مهمترین موضوعاتی که در عاموس می‌بینیم، مربوط به ایده‌ای هست که ریشه‌ی عمیقی در ایمان مذهبی عهدعتیق داره. این قبل از انبیاست و انتظار برای چیزی که روز خداوند نامیده شده. گاهی اوقات روز یهوه و گاهی اوقات روز ملاقات خدا نامیده شده. در دوران باستان، قوم یهود مشتاق آینده‌ای بودند که خدا با قومش ملاقات کنه و خودش رو به وضوح ظاهر کنه، و قوم با خوشی زیاد منتظرش بودند. بدون شک، این امید آخرت شناسی اون‌ها بود.

در واقع، وقتی به عهدجدید می‌رسیم و مژده‌ی فرشته، جبرائیل رو به یاد می‌آریم؛ نه مژده به مریم، بلکه به زکریا؛ درباره‌ی تولد قریب الوقوع یحیی تعمید دهنده که وقتی زکریا تحت تأثیر روح‌القدس، "بندیکتوس" رو می‌خونه، در سرود پرستشی، خوشی عظیمش رو برای ملاقات خدا با قومش بیان می‌کنه و اون‌ها مشتاق این روز ملاقات بودند.

اما همونطور که گفتم، در سنت، روز خداوند که پیش بینی شده بود، زمان ملاقات رحمت و فیض و نجات خدا بود. اما بیایید به طور خلاصه به چیزی بپردازیم که عاموس با این امید مورد علاقه‌ی مردم انجام می‌ده.

در باب پنج، آیه‌ی شانزده، عاموس اینطور میگه: "بنابراین، خداوند یهوه خدای لشکرها چنین می‌گوید: در همه‌ی چهارسوها نوحه‌گری خواهد بود و در همه‌ی کوچه‌ها وای وای خواهند گفت و فلاحان را برای ماتم و آنانی را که مرثیه خوانی آموخته شده‌اند، برای نوحه‌گری خواهند خواند. و در همه‌ی تاکستان‌ها نوحه‌گری خواهد بود، زیرا خداوند می‌گوید که من در میان تو عبور خواهم کرد."

نه اینکه "از روی تو عبور خواهم کرد،" کاری که در مصر کرد، بلکه "در میان تو عبور خواهم کرد." و بعد پیشگویی عذاب رو می‌ده. "وای بر شما که مشتاق روز خداوند می‌باشید. روز خداوند برای شما چه خواهد بود؟ تاریکی و نه روشنایی! مثل کسی که از شیری فرار کند و خرسی بدو برخورد، یا کسی که به خانه داخل شده، دست خود را بر دیوار بنهد و ماری او را بگزد. آیا روز خداوند تاریکی نخواهد بود و نه روشنایی و ظلمت غلیظی که در آن هیچ درخشندگی نباشد؟" ترجمه‌های دیگه اینطور می‌گن: "این روز تاریکی است؛ هیچ درخشندگی در آن نیست."

این بدبینانه‌ترین ارائه‌ی مفهوم روز خداونده که در عهدعتیق می‌بینیم. چون عاموس گفت: "وای بر شما که مشتاق روز خداوند می‌باشید." چون چیزی که با انتظار شادی بخش مشتاقش هستید، به طرز وحشتناکی شما رو متعجب می‌کنه. شما مثل کسانی میشیید که از شیر فرار می‌کنید و همین که فکر می‌کنید از شیر فرار کردید، با خرس برخورد می‌کنید؛ و از خرس فرار می‌کنید و به امنیت و پناهگاه خونه‌تون برمی‌گردید، داخل خونه میشیید و در رو می‌بندید و با آسایش خاطر نفس عمیقی می‌کشید، دستتون رو به دیوار تکیه می‌دید و یک مار سمی شما رو می‌گزه." این تصویری هست که برای این افراد بکار می‌بره. حالا اون درباره‌ی داوری آینده‌ی اورشلیم صحبت می‌کنه.

اما تا لحظاتی دیگه می‌بینیم که هوشع ایده‌ی داوری رو که حالا با روز خداوند همراه شده، تعدیل می‌کنه و امید آینده رو برای باقیمانده‌گان اسرائیل اعلام می‌کنه، برای کسانی که روز خداوند، برکت خواهد بود. اگه این موضوع رو در سراسر انبیا، مثلاً اشعیا، صنفیا، یوئیل و تا عهدجدید دنبال کنیم، می‌بینیم که روز خداوند، مفهومی میشه که برای الهیات کتاب مقدسی خیلی مهمه، یعنی یه شمشیر دو دم هست.

برای کسانی که برای اومدن خداوند آماده نیستند، این روز تاریکی هست که هیچ نوری در اون نیست. اما برای کسانی که مشتاقانه منتظر اومدن او و ظاهر شدن او هستند، زمانی برای برکت و فیض بی همتاست. در عهدجدید، تجسم عیسی به شکل‌های گوناگون، با اصطلاح "ملاقات" توصیف شده. حتی اونجا، ملاقات او با این دنیا، زمانی برای خوشی عظیم کسانی هست که به عهد وفادارند و از اومدن او استقبال می‌کنند.

اما اومدن او یک بحران هم هست، چون داوری رو برای کسانی میاره که اونو رد می‌کنند. به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند. حتی در روزهای آخر خدمتش، در یکشنبه‌ی نخل، به خاطر شهر اورشلیم ماتم گرفت و به اون‌ها گفت شهر نابود خواهد شد، چون اون‌ها در روز ملاقات آماده نبودند.

حالا عاموس، همونطور که گفتم، از جنوبه و متحمل خشم کسانی میشه که در پادشاهی شمالی زندگی می‌کنند. کاهن بیت‌ئیل، امصیا به عاموس تهمت زد که علیه اسرائیل توطئه چیده و در باب هفت، آیه‌ی ده میگه: "زمین سخنان او را متحمل نتواند شد." و در آیه‌ی دوازده، امصیا به عاموس میگه: "ای رای بی برو"، یا ای نبی، "به زمین یهودا فرار کن و در آنجا نان بخور و در آنجا نبوت کن. اما در بیت‌ئیل بار دیگر نبوت منما چونکه آن مقدس پادشاه و خانه‌ی سلطنت می‌باشد.»

و عاموس با کلمات عجیبی به امصیا پاسخ میده، اما به نظرم این‌ها برای درک این کتاب مهم هستند. عاموس در جواب گفت: "من نه نبی هستم و نه پسر نبی بلکه رمه بان بودم و انجیرهای بری را می‌چیدم. و خداوند مرا از عقب گوسفندان گرفت و خداوند مرا گفت: برو و بر قوم من اسرائیل نبوت نما." حالا اینجا عاموس انکار می‌کنه که نبی هست، ولی به عنوان یکی از مهمترین انبیای رسمی عهدعتیق، عزیز شمرده می‌شه. چرا بین مردم به کاهن بیت‌ئیل میگه نبی نیست؟ "من نه نبی هستم و نه پسر نبی."

حُب، کلمه‌ای که اینجا در عبری بکار می‌بره، "نابی" هست و یک "نابی" مرجعی هست؛ برای همین، ترجمه‌ای که امروز از اون خوندم، اون رو "رایبی" ترجمه کرده. در اسرائیل، علاوه بر انبیای رسمی کسانی که به طور تاثیرگذاری توسط خدا منسوب شده بودند تا عاملان مکاشفه‌ی الهی و سخنگوی او برای قومش باشند. انبیای دیگه‌ای هم بودند، انبیای حرفه‌ای، انبیای سازمانی و انبیای آیینی که همه، انبیای استخدامی بودند.

وقتی امصیا، عاموس رو رد می‌کنه، او رو شخص عادی، آیینی، حرفه‌ای، رایبی خطاب می‌کنه. "پس برو کارت رو جای دیگه انجام بده" و عاموس میگه: "من چنین نبی‌ای نیستم. من نبی عادی نیستم؛ من یک نبی بزرگ هستم. کلام خداوند رو اعلام می‌کنم." پس امیدوارم این توضیحی برای این بخش پیچیده باشه.

بعد می‌خونیم که خدا داوری رو بر قوم میاره و قبلاً در باب هفت گفت، خدا یک شاقول به عاموس نشون داد: "اینک من شاقولی در میان قوم خود اسرائیل می‌گذارم و بار دیگر از ایشان درخواهم گذشت." این شاقول، یکی از رویاهای متعدده. رویای آتش هست. رویای سبد میوه‌های تابستانی و غیره، که چیز مشترکی رو نشون میده که در انبیا می‌بینیم. انبیا به خاطر درس‌های عینی، الگوهای رفتاری عجیب، مورد توجه هستند؛ اون‌ها حقیقت خدا رو درحالیکه عربان در خیابان‌ها می‌دوند، نشون میدن، یا حزقیال، چندین ماه به یک طرف دراز می‌کشه و در این مورد، رویاهایی داره که مفهوم نمادین برای قوم داره و کلام خدا رو اعلام می‌کنه. همه‌ی این رویاهایی که در باب هفت و هشت می‌بینیم، مربوط به رویاهای داوری آینده‌ی خدا بر قومه.

حالا در کتاب عاموس؛ با این تموم می‌کنم؛ همونطور که گفتم، طرح اصلی، درباره‌ی عدالت اجتماعی هست، چون چیزی که در اسرائیل مورد توجه خداست، بی‌عفتی، بی‌عدالتی اجتماعی و ارتداد مذهبی هست. پس خدا به قوم میگه: "من از عیدهای شما نفرت دارم؛ از محفل‌های مجلل شما کراهت دارم؛ قربانی‌های شما به مشام من متعفن هست، چون اگرچه ظواهر مذهبی دارید، اما به همدیگه ظلم می‌کنید. چون فقرا به ازای یک جفت کفش فروخته می‌شن."

و بعد توجه‌اش رو به طبقه‌ی مردم ثروتمند جلب می‌کنه، کسانی که اکثراً حکومت اون زمان رو تحت کنترل داشتند و اینطور میگه: "زنان مثل گاوهای پرواری باشان شدند." حالا تصور کنید یک نبی امروز به اعضای کلیسا این رو بگه، در برابر خانم‌های ثروتمند کلیسا بایسته و بگه: "شما گاوهای پرواری باشان، روی تخت‌های عاج دراز می‌کشید، ولی فقرا رو به ازای یک جفت کفش می‌فروشید؛ و هیچ عدالتی در دروازه‌ها نیست."

وقتی درباره‌ی عدالت در دروازه‌ها صحبت می‌کنه، درباره‌ی نظام دادگاهی صحبت می‌کنه که باید بی‌غرضانه باشه و از فقیر یا غنی طرفداری نکنه؛ و حالا قاضی‌ها رشوه می‌گیرند و اصول شریعت خدا رو که بخشی از عهد او بود، منحرف می‌کنند.

حالا همونطور که گفتم، عاموس نبی تاکیدش را روی توجه به عدالت اجتماعی می‌گذاره. هوشع که همتای او در این روزهاست، شاید برای ما مشهورتره؛ به خاطر شرایطی که در آغاز کتاب اتفاق می‌فته که از اون نام می‌بره، وقتی خدا، هوشع رو انتخاب می‌کنه، به او فرمان می‌ده که بره و با یک زن زانیه ازدواج کنه؛ احتمالاً یه روسپی حرفه‌ای. بیایید به این روایت که در آغاز کتاب هوشع هست، نگاه کنیم. در باب یک، آیه‌ی دو می‌خونیم: "خداوند به هوشع گفت: «برو و زنی زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند برگشته، سخت زناکار شده‌اند.»"

حالا این مهمه. همونطور که گفتم انبیا دائماً از درس‌های عینی استفاده می‌کردند و این، نهایتِ درس عینی بود که خدا سعی می‌کرد به قومش نشون بده و از هوشع خواست با یه روسپی ازدواج کنه. دلیلش مشخصه: "چون قوم من زناکار شده‌اند. عروس من به من بی وفایی کرده، ولی من مدت طولانی در ازدواج با این عروس موندم و تحمل کردم و با کفرگویی‌های او صبوری کردم؛ اما حالا زمان داوری رسیده."

پس در ادامه‌ی باب یک می‌خونیم: "پس رفت و جومر دختر دبلایم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زاید. و خداوند وی را گفت: «او را یزرعیل نام بنه زیرا که بعد از اندک زمانی انتقام خون یزرعیل را از خاندان ییهو خواهم گرفت و مملکت خاندان اسرائیل را تلف خواهم ساخت. و در آن روز کمان اسرائیل را در وادی یزرعیل خواهم شکست.» دوباره، با پیشگویی شکست نظامی اسرائیل که در وادی یزرعیل اتفاق افتاد، اسمی رو روی پسر نخست‌زاده‌ی هوشع گذاشتند که نبوت خدا رو اعلام می‌کرد و نشون می‌داد.

بعد در ادامه می‌گه زنش دوباره باردار شد و یک دختر به دنیا آورد و خدا به او گفت: "او را لوروحامه نام بگذار، زیرا بار دیگر بر خاندان اسرائیل رحمت نخواهم فرمود." این اسم یعنی "دیگه رحم نمی‌کنم." دختر کوچولو، اسمت چی‌ه؟ اسمم "دیگه رحم نمی‌کنم" هست. خدا این اسم رو به من داده، چون به قومش و عروس بی وفای خودش گفت: "دیگه تحمل نمی‌کنم و دیگه رحم نمی‌کنم."

اما من معتقدم، رقت انگیزترین موضوع در این درس عینی طولانی، مربوط به تولد فرزند سوم هست. "و چون لوروحامه را از شیر بازداشته بود، حامله شده، پسری زاید. و او گفت: «نام او را لوعمی بخوان"، که ترجمه‌ی اون یعنی "قوم من نیستید." و خدا به اسرائیل می‌گه: "خوانده شدید تا قوم در عهد من باشد، شما، که در بیابان به ازدواج خودم درآوردم، و گفتم نور امت‌ها خواهید شد، من خدای شما خواهم شد و شما قوم من؛ من شما رو جدا کردم و خواستم که ملتی مقدس باشید. اما دیگه تمام شد! حالا شما برای من لوعمی هستید، قوم من نیستید!"

جالبه که در عهدجدید وقتی رسولان درباره‌ی پیوند امت‌ها به کلیسا و پادشاهی خدا صحبت می‌کنند، یعنی افرادی مانند ما؛ درباره‌ی ما می‌گه خدا قومی رو که قومش نبودند، قوم خودش کرد، اما به این معنا نیست که خدا قوم در عهد خودش رو در این مقطع از تاریخ، کاملاً یا به طور قطع رد کرد.

همونطور که گفتم، هوشع، نبی امید و رحمته. تا اینجا در این متن، امید ارزشمند و رحمت ارزشمند کمی دیده میشه. در باب دو، خدا به هوشع فرمان می‌ده که جوهر رو طلاق بده؛ دوباره نمادی از حکم طلاق خدا از اسرائیله. اما بعد در باب دو، آیه‌ی چهارده، اینطور می‌خونیم: "بنابراین اینک او را فریفته، به بیابان خواهیم آورد و سخنان دلاویز به او خواهیم گفت."

و تاکستان‌هایش را از آنجا به وی خواهیم داد و وادی عخور را به دروازه امید مبدل خواهیم ساخت و در آنجا مانند ایام جوانی‌اش و مثل روز بیرون آمدنش از زمین مصر خواهد سرایید. و خداوند می‌گوید که «در آن روز مرا ایشی یعنی شوهر من خواهد خواند و دیگر مرا بعلی نخواهد گفت... و تو را تا به ابد نامزد خود خواهیم ساخت و تو را به عدالت و انصاف و رافت و رحمانیت نامزد خود خواهیم گردانید.

و چون تو را به امانت نامزد خود ساختم آنگاه یهوه را خواهی شناخت." و بعد در آیه‌ی بیست و سه: "و بر لوروحامه رحمت خواهیم فرمود و به لوعمی خواهیم گفت تو قوم من هستی." دوباره خدا عروسش رو نزد خودش برمی‌گردونه و قومش را به اسم خودش می‌خونه.